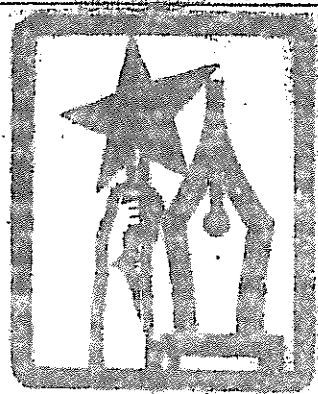


نشریه سازمان وحدت گمنونیستی

سرنگونی قهرآمیز رژیم اسلامی عاجلترین وظیفه نیروهای انقلابی



قهرآمیز توسط خلق سرنگون شود و بجای آن به فوریت یک دولت انقلابی موقت یعنی دولتی که بناتگر اراده‌ی خلق و ارگان قیام بیروزمند توده‌هاست موقتاً جایگزین رژیم سرنگون شده شود... تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک دولت انقلابی موقت است که میتوانند زمینه برای گشایش مجلس موسسان و اجرای برنامه‌های حداقل فراهم آیند... (صفحه‌ی ۲)

در این نوشته جای هیچ شک و شبهه‌ای گذاشته نمیشود که سرنگونی رژیم حتی مقدم بر تحقیق شعار گذشته‌ی آنها: "تشکیل مجلس موسسان" است.

بقیه در صفحه ۲

در شماره‌های پیشین مطالبی حاکی از برداشتن چند گام مهم توسط بخشی از نیروهای چپ ایران نگاشتیم و تفکر دادیم که درک ضرورت همکاری اولیه‌ی نیروهای چپ - مقدم بر هر اتحاد و اشتلاقی - بروز شواهدی مبنی بر انحراف از دنیالدهروی از مجاهدین و بالاخره طرح شعار سرنگونی همه گامهایی به پیش بوده‌اند که با سرعت قابل توجهی برداشته شدند. اما در همانجا توضیح دادیم که این گامهایی بوده‌اند که با لاجبار برداشته شدند. تصحیح مواضعی بوده‌اند که پس از آنکه سرها به سنگ خورد بوجود آمدند. ما از این گامها استقبال کردیم ولی معتقد نبودیم که تجربی بودن این گامها - و نه رسیدن به آنها از راه شناخت - این امکان را بوجود می‌آورد که گامهای بعدی مجدداً بسوی بیراهه برداشته شوند و متأسفانه اینطور بنظر میرسد که حدس ما دور از واقع نبوده است.

کار شماره‌ی ۱۲۱ در پی برداشتن گامهای درستی که بر شمرديم نوشت:

"باید با هرگونه گرایشاتی که میکوشد بسجوی توهمات نسبت به رژیم جمهوری اسلامی، اساس و ارکان آن پدید آورد مبارزه کرد. باید بر این مسأله تاکید نمود که رژیم جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند در جهت منافع خلق کام بردارد. این رژیم اساساً با مصالح و منافعی توده‌ها در تضاد است. بنابراین باید

در صفحات دیگر:

- * انفجار روح برادر کا خنکست وزیری
- * ایران و مطبوعات جهان
- * اخبار

سرنگونی قهرآمیز...

یعنی تا رژیم کنونی سرنگون نشده امکان کسایش مجلس موسسان نیست. تاکیدهای مکرر در مقاله‌های فوق ظاهراً نشان می‌دهد که سرنگونی قهرآمیز رژیم بنظر رفقا مقدم بر همه چیز است. خوب و بسیار خوب. اما ناگهان در فاصله‌ی ۱۴ تا ۲۱ مرداد تزلزلها عوض میشود. آنهم بصورتی که نه تنها نمایندگان سردرگمی است بلکه نشانه‌ی عدم صراحت و مصمیمیت با سایر نیروهای چپ و هواداران خود سازمان است.

کار (اقلیت) شماره‌ی ۱۲۲ تحت عنوان سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی پس از آنکه چند صفحه نقل قول زائد و غیر ضروری از کلاسیکهای مارکسیست می‌آورد و میکوشد که برای هر جمله‌ی ادا شده از لنین فتوا بگیرد یا لاخره باین نتیجه میرسد که:

"این تصور که حکومت بسیار زود سقوط خواهد کرد منجر به اتخاذ تاکتیکهای بی‌میشود که دارای خصلت سرنگونی هستند... خلاصه تنها آن عملیات رزمی در شرایط کنونی میتواند مورد تأیید باشد که اولاً با خصلت آموزش رهبران توده‌ها برای قیام آینده منطبق باشد ((معنای آن...)) و اهداف آن در جهت نفهمیده‌ایم (()) و اهداف آن در جهت راهگشایی و هموار کردن راه برای مبارزات توده‌ها باشد و نه سرنگونی فوری و بلاواسطه‌ی رژیم..."

مشکل است بتوان از خلال جملات این نوشته مفهوم واقعی نظرات رفقا را دریافت. محتمل ترین امر اینست که رفقای اقلیت در میان خود اتفاق نظر ندارند، مگر آنها روشن نیست و میکوشند با آوردن قید و بندها و جرح و تعدیلاتی بی‌نوشته را بصورتی درآورند که گرایشات مختلف درونی آنها با آن توافق کنند. غافل از اینکه این یک توافق ظاهری روی کاغذ است و موجب میشود که نوشته نه تنها دقت و صراحت خود را از دست بدهد بلکه بکلی بی محتوا شود. چیزی که نظرات مختلف هم آنها بی که موافق سرنگونی هستند و هم آنها بی که مخالف آن هستند بر سر آن توافق کنند بدون تردید بی معنی و بی محتوا است. عبارت پردازی صرف است. فعال قهرآمیز است که هرگز در آن چیزی میخواهند که رفقا یکبار بدرستی میگویند که تشکیل مجلس موسسان برای دوران بعد از سرنگونی است.

تا رژیم سرنگون نشده چنین چیزی ممکن نیست. بسیار خوب. اما ایشان باید جواب دهند. ولی نمیدهند. که چرا باز بجای انعکاس این درک در شعارهای خود و بطور مشخص جایگزین کردن شعار تشکیل مجلس موسسان با شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، باز به همان شعار دوران پس از سرنگونی چسبیده‌اند. آیا اگر مساله تزلزل و

تردیدها وجود نداشت طبیعی تر نبود که شعار اول را همان گام اول - سرنگونی رژیم - تشکیل دهد؟ چرا شعار سرنگونی رژیم مطرح نمیشود و بر عکس تحت عنوان عدم امکان "سرنگونی فوری و بلاواسطه‌ی رژیم" مسایلی عنوان میشود که حداقل میتوان گفت دوپهلوی و تفسیر بردار هستند.

البته باید باین نکته توجه داشت که ایراد ما به رفقا در این نیست که چرا همه‌ی افراد و عناصر سازمان آنها بر سر جزئیات مساله به اتفاق نظر نرسیده‌اند. ما به ضرورت تأمل بر مسئله‌ای باین اهمیت واقف هستیم. ایراد ما اینست که این مساله وجود نظرات مختلف باید به صراحت بیان شود و دلایل له و علیه در مورد جنبه‌های متفاوت آن بیان شود. عدم توجه باین مساله و پیدا کردن فرمولهای بینابینی بهره‌وری کاغذ که ظاهراً مورد توافق همگان باشد ولی بالاخره چیزی را ثابت نکنند فقط موجب ازدیاد سردرگمی و در نهایت انحراف است.



ما قبل از آنکه شعار سرنگونی رژیم را مطرح کنیم بحثهای پیرامون این مساله را با دلایل موافق و مخالف با اعضا و هواداران نزدیک سازمان مطرح کردیم. با آنکه در ضرورت طرح این شعار در میان اعضا سازمان اتفاق نظر بود معینا عده‌ای از هواداران نکات و ملاحظات را بیان کردند که در این نوشته توجه به آنها را ضروری میدانیم چون احتمالاً این نکات مشابه بحثهایی هستند که در میان سایر نیروهای چپ وجود دارند و بنابراین توضیح در مورد آنها میتواند برای عده‌ی بیشتری مفید افتد.

در مورد پایه‌ی توده‌ای یک رژیم تأمل زیاد مجاز است، انقلاب کار توده‌هاست و تا زمانی که توده‌ها - بمعنای اعم کلمه - به ضرورت تغییر وضع نرسیده باشند انقلاب شدنی نیست. کسب قدرت توسط نیروهای متشکل جریانهای سیاسی و یا انواع کودتا البته میتواند در شرایط ضعف رژیم منجر به تغییر وضع و سرنگونی آن شود ولی بدون تردید این مساله‌ای نیست که مورد توجه نیروهای انقلابی و بویژه کمونیستها باشد. انقلاب نه تنها برای توده‌هاست بلکه کار توده‌ها نیز هست.

میگوئیم توده‌ها بمعنای اعم. و آیا این بدان معناست که همه‌ی توده‌ها و همدی بخشهای آن الزاماً به ضرورت تغییر وضع پی میبرند و یا آنکه فعالانه در آن شرکت میکنند؟ جواب بدون شک منفی است. کمتر مواردی را میتوان یافت که در آن درگیری توده‌ای بنحو تام و تمام باشد. شاید بهمین جهت است که انقلاب سیاسی ایران را که منجر به سرنگونی رژیم پهلوی شد و در آن شرکت توده‌ای واقعاً اعجاب آور بود بتوان از نوادر تاریخ شمرد. این امر بسیار مفیدی است که همه‌ی توده‌ها در تغییر شرایط متفق القول باشند. ولی همواره حصول یافتنی نیست. نگاه به انقلابهای متعدد قدیم و جدید جهان نشان

میدهد که نمیتوان و نباید منتظر تکرار نواذر بود (تازه در همان وقت نیز رژیم پهلوی ، هواداران خاص خود را داشت و در اوج روزهای قبل از انقلاب ، طرفداران قانون اساسی "در تهران صدوپنجاه هزار نفر را بدور خود جمع کردند) ، باید قشرهای مختلف توده ، بخش بندیهای آن و مسایل متعددی را که در حرکت یا بی حرکتی آن موثرند در نظر گرفت و میزان لازم و کافی شرکت توده ها را سنجید و نه مطلق بودن آنرا .

بنظر ما زمانی میتوان از ضرورت سرنگونی یک رژیم سخن گفت که علاوه بر مسایل متعددی دیگر ، پایه ی توده ای رژیم به حداقل ممکن خود رسیده باشد و نه اینکه مطلقا نابود شده باشد . بیه عبارت دیگر زمانی سرنگونی در دستور کار قرار میگیرد که توده های مردم ، جز آن بخش که مستقیما از رژیم متمتع میشود ، از رژیم روی برگردانده باشند . و این امر ، این شرط ، امروزه در ایران محقق شده است . حامیان رژیم نابود نشده اند ولی به حداقل ممکن خود رسیده اند . حامیان امروزی رژیم کسانی هستند که جنایات ، ستم و استثمار رژیم را پذیرفته اند ، آنرا درست میدانند و توجیه میکنند .

حزب الهی هستند . کسانی هستند که دوسال و نیم این رژیم سنگین را تجربه کرده اند و بهر حال بدلائل "معنوی" - اگر بتوان مسئولیتی برای این رژیم جنایتکار قایل شد - و یا بیه دلائل مادی حامی آن هستند . این جماعت در شرایط صلح تقلیل قابل توجهی نخواهند یافت .

انقلابیون ایران باید تصمیم بگیرند که علیرغم وجود این جماعت این پایه ی توده ای بشدت تقلیل یافته نمیتوان و باید به ایجاد یک حرکت انقلابی کمک کرد و یا آنکه باید "ببایست" روزی که حزب الهی ها هم براه راست بیایند ، انقلاب را بتأخیر انداخت !

مسأله ی دیگر میزان فعالیت یا انفعال آن بخش از توده است که با رژیم نیست . ممکن است کسانی معتقد باشند که درست است که نباید منتظر ناراضی شدن حزب الهی ها شد ولی باید دید توده ی ناراضی در بیان عدم رضایت خود

فعال هست یا نیست . بنظر ما این مهمترین مسأله است که باید در نظر گرفته شود و نقش اساسی و تعیین کننده ی سازمانهای انقلابی نیز در همین زمینه است . بعبارت دیگر رسالت سازمانهای انقلابی در این است که برای بخش فعال توده برنامه ی عمل داشته باشند و برای فعال کردن بخش غیرفعال نیز طرح معین ارائه دهند . بسیج و سازماندهی ، اجزا مکمل و غیرقابل تفکیک کار توده ای هستند و این زمینه ها است که با پیس محور اصلی فعالیت قرار گیرد . امروز شدت ناراضی توده ها کم نیست .

آن بخش از توده هایی که با رژیم نیستند از آن متنفر هستند . بی تفاوت نیستند . اما این متنفر در بسیاری از موارد به زبان عمل ترجمه نمیشود . چرا ؟ شاید نتوان هم اکنون تمام علل

این مسأله را شکافت ولی بنظر میرسد که چند عامل در آن سهم مهمی داشته باشند :

* توده ها به تازگی از یک انقلاب بیرون آمده اند . امیدهای فراوان و قابل فهمی که توده ها به دوران پس از سرنگونی رژیم آریا مهری داشتند با سرعتی بیش از حد تحمل آنها بیه ناامیدی منجر شد . یک رژیم جبار سرکوبگر ، جانشین یک رژیم جبار سرکوبگر شد . شدت استثمار کاهش نیافت . ناپسانه ی افزونی گرفت . هرج و مرج و قتل و غارت و انتقام کشی به ابزاری رسید که تصور ناکردنی بود . این امور البته عوارضی دارند که از مهمترین آنها سلب اعتماد بخشی از توده های مردم از مفید فایده بسودن یک حرکت انقلابی است . انقلابی که به شکست می انجامد ، تا مدت معینی در پیدایش حرکت بعدی کندی ایجاد میکند .

* مسأله ی وجود فقدان بدیلهای اجتماعی ، اعتبار آنها ، و مشی مبارزاتی آنها نیز در این زمینه از اهمیت کمتری برخوردار نیست . بدیلی که ادامه ی منطقی انقلاب گذشته و تجسم رادیکالترین و توده ای ترین خواسته های آن بود ، در دو سال و نیم گذشته ، به دلالی که در گذشته ها مکررا گفته ایم بصورت یک بدیل قابل اعتبار اجتماعی در نیامد . بدیل چپ میبایست و میتواندست توده های وسیع مردم را بدنبال موج انقلابی پیشین رادیکالیزه ، بسیج و سازماندهی کند . این کار نشد . و نتیجه ی آن چه شد ؟ دل بستن به بدیل بنی صدرها و حتی سلطنت طلبان توسط بخشی از همین توده های ناراضی . هنگامی که ماه نمیدرخشد ، شب تاب ها عرض اندام میکنند . اما آیا قضیه به همین جا ختم میشود ؟ نه ! بخشی از توده ها ممکن است بناچار بدنبال بنی صدرها و سلطنت طلبان بروند ولی خود میدانند که بناچار رفته اند . میدانند که این بدیلها

چیزی که آنها میخواهند نیستند . در هر ابراز تمایل یک فرد زحمتکش بطرف این بدیلها ، همزاد این تمایل بصورت نفرت - هر چند نهفته - وجود دارد . مردم جنایات رژیم پهلوی را از یاد نبرده اند ، گیریم چنان مصیبت زده شده اند که ظاهرا از گذشته به نیکی یاد میکنند . مردم دروغویی ها و شراکت در جرمهای بنی صدر را فراموش نکرده اند . ولی متأسفانه بدیل جدی تری در مقابل خود نمی بینند . و در این صورت طبیعی است که در حمایت از این بدیلها چندان جاسدی نباشند و یا اساسا خود را خارج از گود نگاه دارند .

* اضافه بر این دو دلیل مهم یعنی سرخوردگی یک بخش و ندیدن بدیل جدی توسط بخشی دیگر ، باین امر نیز توجه داشت که در کمتر موردی از طرف هیچ یک از این بدیلها کمک جدی به توده های مردم و مبارزات آنها و جهت گیری آنها شده است . در این مورد بخصوص باید به نقش نیروهای چپ

در این مورد بخصوص باید به نقش نیروهای چپ

در این مورد بخصوص باید به نقش نیروهای چپ

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان : انقلابی و گریباید

دارد یا نه؟ ما میگوئیم آری. ولی همین جا اضافه کنیم که حتی اگر این امکان هم برای چپ به نهایی وجود نداشته باشد، از فعالیت در راستای آن نمیتوان اجتناب کرد. چپ تنها نیروی سیاسی در این جامعه نیست، سایر نیروها منتظر چپ نمیانند. این رژیم سرنگون شدنی است و سرنگون میشود. وای بروز چپاگر یکبار دیگر شاهد و تماشاچی مانده باشسد. توده های مردم به حق و به درستی "چپی" را که تحت عنوان آماده نبودن و امکان نداشتن تکان نخورده است به پیشی نخواهند گرفت.

آری. شاید اگر تنها چپ بود و رژیم. این لحظه بهترین لحظه برای جدال نهایی نیست. شاید و نه شاید بلکه قطعا باید تدارک بیشتری دیده میشد (و این تدارک هم مادی بود و هم ایدئولوژیک) اما چنین است که ما و رژیم تنها گردانندگان صحنه نیستیم! چنین است که ده ها نیرو از داخل و خارج انگشت در این ملغمه دارند و "متاسفانه" آنها منتظر آماده شدن چپ نخواهند شد. حتی یک کودک صحنه های سیاست میداند که همی نیروها نه منزه خسر خورده اند و نه در پراگماتیسم دست کمی از چپ گنج سردارند. کسیکه اینرا نفهمد نه از سیاست چیزی میداند نه از انقلاب. یک خیال بساز معصوم است.

و باز بالاخره باید به این سوال جواب داد که حال که چپ بدیل نیست و به تنهایی نمیتواند رژیم را سرنگون کند و آنچه اتفاق می افتد یک انقلاب سیاسی و جانشین شدن یک رژیم سرمایه داری با رژیم سرمایه داری دیگری است شرکت چپ در این میانه چه فایده ای خواهد داشت جز خرسواری این جناح یا آن جناح از بسورژوازی و خرده بسورژوازی شدن. بیچاره ساده تر چرا چپ باید مبارزه کند تا فی المثل بنی صدرها بر سر کار بیایند؟

در جواب باین سوال باید گفت که با ما میخواهیم در مورد بدیل نبودن چپ نوحه سرایی کنیم و یا آنکه میخواهیم این نقیصه را از بین ببریم. ما بدیل نشده ایم چون آنچنان که از ما انتظار میرفت در صحنه سیاسی جامعه عمل نکرده ایم. شما بما جواب دهید که آیا چپ باید بالاخره بدیل شود و یا نه؟ و شما جواب دهید که عدم شرکت در سرنگونی رژیم در نظر توده ها بمعنی نفی موجودیت واقعی چپ و تبدیل آن به یک نیروی سیاسی حراف خواهد شد یا نه. رژیم انسانها را میدرد. کشور را به ورطه نیستی و نابودی میکشاند. همه بدیلیهای اجتماعی و توده ای مردم در سرنگونی شرکت میکنند. "چپ" اظهار میفرماید که چون من نمیتوانم بکس حکومت برسم از شرکت در صحنه معذورم. کسی عاشق چشم و ابروی "چپ" فی نفسه نیست. اگر چپ اعتباری دارد در مبارز بودن برای تحقق خواستهای زحمتکشان و شرکت در مبارزه آنها علیه دشمنانشان است. چپی که آنجا که بتواند بقیه در صفحه ۶

توجه کنیم. سردرگمی های چندش آوردن اولیه "ملی" و "مترقی" و "خلق" و "ضدامپریالیست" سردرگمی های رژیم توسط این یا آن سازمان چپ البته تاثر انگیز بود ولی فعلا از زاویه دیگری مورد توجه ماست، بدین معنی که اولاً حرکات تصحیحی تجربی بعدی از این پیرایه ها و

سردرگمی ها کا ملا مبری نبود ("بخشی از رژیم خلقی و بخشی ضد خلقی است") و ثانیا امروز نیز همین امر خود را بصورت دیگری نمایان میکند. بصورت دنباله روی سفیها نه از توده. دیروز خصی روبرو مبارزان ضدامپریالیستی شمرده میشد، امروز جانی و جلاد خطاب میشود. شاید بسر توده ای مردمی که چنین می اندیشیدند و می اندیشند عرجی نباشد ولی سازمانهای "انقلابی" و "چپ" چه توضیحی بجز بیان جهالت خود به مردم میتوانند بدهند؟ آیا آنها هم مانند توده ای مردم باید بطور تجربی ماهیت خرده بسورژوازی را میفهمیدند؟ در این صورت هم توده حق دارد به آنها اعتماد نکند و هم آنها "حق" دارند جرات نکنند یک کلمه بیش از توده ها بگویند. در حقیقت این سازمانها دریافته اند که توده همواره از آنها بیش تر بوده است و بنا براین (!) نتیجه میگیرند که چون فی المثل توده هنوز بطور مثبت ضرورت سرنگونی رژیم اسلامی را مطرح نکرده است آنها هم حق ندارند چنین شعاری را مطرح کنند. این دیگر فقط عقب ماندگی نیست، عقده ای عقب ماندگی است. اگر قرار باشد که توده های مردم شعاری را انتخاب و مطرح کنند تا سازمانهای "انقلابی" آنها در دستور کار خود قرار دهند باید پرسیم که فلسفه وجودی این انقلابیون در چیست؟ در گرفتن پستهای صدارت و وزارت بعد از انقلاب؟ در بهره برداری از خواستهای توده ها؟

نه رفقا، نه آنقدر به پیش بتازیم که مانند پیکار هنگامیکه بخش مهمی از توده ها متوهم بودند شعار جنگ داخلی را مطرح کنیم و نه به کف سارهای گناهان نابخشودنی آنقدر از قافله عقب بمانیم که منتظر عبور "لنگ ترین جمل" باشیم. نه آن رزتهای ماجراجویانه ای اپورتونیستی و نه این محافظه کاریهای میورانه ای غیر انقلابی. چنین است که سازمانهای انقلابی باید با تحلیل از شرایط یک گام پیشا پیش توده ها حرکت کنند. به فورمولبندی خواستهای آنها کمک کنند. مهم و نامهم را متمایز سازند. محوری و غیرمحوری را معین کنند. "منتظر" نشستن برای درگیر شدن توده ها همانقدر نادرست است که بدون توجه به خواست و امکان توده ها چهارشعل به پیش تاختن. برنامه ای کمونیستی این است که باید با اتخاذ تدابیر و اقدامات خاصی راه گشای توده ها شد. انفعال توده ها را

به فعالیت مبدل کرد. ناراضی ها و حرکات خودبخودی را جهت داد و برای جهت دادن درپیش باید حرکت کرد و نه در پس.

و بالاخره این سوال مطرح میشود که آیا امکانات مادی تحقق شعار سرنگونی وجود

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

انفجار و حریق در کاخ نخست وزیری

آنانکه بار میکارند...

نیز با پای خود از اتاق بیرون آمدند. دقایقی که بهزاد نبوی از آن سخن می گوید، زمانی بود که شعله های حریق سر به آسمان می کشید و سهار نشدنی بنظر میرسید، چند تن از نو جوانان پاسدار، برای نجات جان رجایی و باهنر خود را بدون آتش انداختند و در میان شعله های آتش ذغال شده بودند. زمانی که نبوی خبر "مجروح" شدن رجایی و باهنر را در تلویزیون اعلام میکرد، ساعتها بود که از مرگ این دو خبر داشتند. هرکسی که گردنهای کج و قیافه های ماتم زده و مادر مرده حجج الاسلام رفسنجانی و کتبی را در همان شب بی روی صفحه تلویزیون دیده باشد، احتیاجی نداشت که به لاطالعات آنها گوش دهد، خبر کشته شدن رجایی و باهنر را از خطوط چهارم های آنان میخواند. دو حجت الاسلام و المسلمین با کمال وقاحت، حقیقت را از "امت همیشه در صحنه" پنهان کردند.

۱۶ ساعت بعد از کشته شدن رجایی و باهنر یعنی در ساعت ۷ صبح روز بعد، فقط خبر کشته شدن همین دو نفر و یکی از "کارمندان نخست وزیری" از رادیو اعلام شد. در مورد اطلاع رژیم از کشته شدن رجایی و باهنر در همان ساعات اولیه انفجار در نخست وزیری عبارتی از سخنان حجت الاسلام شاطق نوری در ۱۰ شهریور در دانشگاه تهران را نقل می کنیم (عبارت زیر در بخش کامل سخنرانی شاطق نوری از رادیو و تلویزیون وجود داشت ولی در روزنامه های صبح و عصر تهران در ۱۱ شهریور "تمادقا" حذف شد!):
"در همان لحظات اول خبر تقریباً ((به مجلس)) رسیده بود که دوتنر ((رجایی و باهنر)) شهید شده اند".

دلیل محکم تردید دیگری در این زمینه نامه های هاشمی رفسنجانی به شماره ۱۷۶۲/۵ مورخ ۶۰/۶/۸ (روز انفجار) به شورای نگهبان است برای استفسار در این مورد که آیا دو نفر بجای سه نفر پیش بینی شده در قانون اساسی میتوانند شورای مؤقت ریاست جمهوری تشکیل دهند یا خیر و شورای نگهبان با این پیشنهاد در تاریخ ۶۰/۶/۹ (روز عزای عمومی و تشییع جنازه) موافقت میکند. متن نامه های رفسنجانی و جوابیه های شورای نگهبان روز بعد یعنی در تاریخ ۶۰/۶/۱۰ در روزنامه جمهوری اسلامی بجا رسیده.

به گفته های شاهدان عینی که در زمان انفجار و آتش سوزی در داخل ساختمان نخست وزیری حضور داشته اند، تعداد کشته و زخمی شدگان چندین برابر تعداد کشته و زخمی شده ایست که از طرف رژیم اعلام شده است. صرف نظر از کاستن اهمیت ضربات وارده، دلیل دیگر عدم "توانائی" رژیم در ارائه و اعلام لیست کامل کشته و زخمی شدگان هادشه، وجود تعدادی از ساواکی های سرشناس در

ساعت سه بعد از ظهر بهنگام جلسه "شورای امنیت کشور" (نام اسلامی کمیته مشترک ضد خرابکاری سازمان امنیت کشور)، یک بمب قسوی آتش را در همان اتاق جلسه منفجر شد و بلافاصله آتش سوزی مهیبی را بدنبال آورد. این جلسه "شورای امنیت" با کمیته ضد خرابکاری رژیم اسلامی (مانند جلسه مقر حزب جمهوری اسلامی) از جلساتی با اهمیت بود که می بایست در رابطه با سرکوب هرچه وحشیانه تر نیروهای انقلابی تصمیمات بسیار مهمی اتخاذ کند و طرح های تهیه شده توسط "مغزهای امنیتی" را بتمویب برساند. در اهمیت این جلسه همین بس که می بایست رئیس جمهور و نخست وزیر هر دو شرکت داشته باشند. در این جلسه، علاوه بر رجایی و باهنر، نمایندگان ارتش، ژندارمری، شهربانی، وزارت کشور، سپاه پاسداران، ساوا و نیز ساواکی های معسرون (که آقای باهنر با توجه به سابقه درخشان گذشته خود می بایست از قدیم آنها را بشناسد)، شرکت داشتند.

شدت انفجار توأم با حریق، بحدی بود که نه تنها رجایی و باهنر بلکه بسیاری از اعضا "شورای امنیت" در همان دقایق اول در میان دود، دجار خفگی شدند و در میان شعله های آتش سوختند و بهلاکت رسیدند و تعدادی نیز تا سرحد مرگ، دجار سوختگی شدند، علاوه بر این، آتش سوزی بلافاصله به اتاقهای دیگر همان طبقه و به طبقات دیگر ساختمان سرایت کرد و ساختمان محکم کاخ نخست وزیری مانند کاخ مقواتی فرو ریخت، افرادی که در طبقات بالا بودند به طبقات تحتانی پرت شدند و بطوریکه در عکسهای چاپ شده در مطبوعات نیز دیده ایم حتی تیر آهن های ساختمان را خناند و کاخ نخست وزیری را به ویرانه های مبدل کرد.

رژیم کلیه امکانات خود را از همان دقایق اول برای خاموش کردن آتش بکار گرفت. هیجده مرکز آتش نشانی تهران با کلیه تجهیزات خود، سپاه پاسداران، ماموران شهربانی و ارتش بسیج شدند و حتی از راه هوا از طریق هلی کوپتر ها برای اطفا حریق تلاش کردند ولی با اینهمه سهار آتش مدت ها بطول انجامید. پس از خاموش کردن حریق و بیرون کشیدن اجساد، رژیم بطور قطع و یقین می دانست که رجایی و باهنر از جمله کسانی هستند که به هلاکت رسیده اند ولی شیب در پیش بود و به صلاح اسلام نبود که همانوقت خبر کشته شدن رجایی و باهنر را اعلام کنند. ساعتها بعد، در اخبار هشت و نیم تلویزیون، همان دروغ بافی های همیشگی و وقیحانه مسئولان رژیم تکرار شد: در اتاقم بودم که صدای انفجار خفیفی را شنیدم وقتی که بیرون آمدم دودباریکی را مشاهده کردم. در این حادشه عده ای از جمله رئیس جمهور و نخست وزیر زخمی شدند و عده ای

عبارت که "یک بچه هم می تواند"، بسادگی پی برد.

با توجه به مراقبت های فوق العاده شدید امنیتی در کاخ نخست وزیری، می توان این نکته را عنوان کرد که یک یا چند نفر از مسئولانی که ظاهراً مورد اعتماد کامل رژیم بوده اند، در این امر دست داشته اند و حداقل اینکه افراد طراح و عمل کننده (بسیار حریفی) این عملیات را یاری داده اند. این نکته نشانگر اینست که مخالفان سرسخت رژیم نه تنها از بیرون برای نابودی آن تلاش می کنند بلکه افرادی بظاهراً همدرست رژیم نیز از درون در حال متلاشی کردن آنند.

کشته شدن رئیس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی از نظر سیاسی، غربیای فوق العاده مهلک برای رژیم بود، اما چیزی که در باره آن کمتر صحبت می شود و رژیم می گوشت بدلائل متعدد بر آن سرپوش بگذارد، ضربه مهلک تر از بین رفتن "منزلهای متفکر امنیتی" رژیم بود زیرا همانطوریکه قبلاً اشاره کرده ایم، جلسه "شوری امنیت" برای تصویب نقشه های سرکوب هر چه خونین تر نیروهای انقلابی تشکیل یافته بود و هر یک از این "منزله" با اندازه ای چند، مقلد مقلد بود نظیر رجایی برای رژیم اهمیت داشت.

نکته آخر اینکه رجایی و باهنر در روزیکشنبه ۸ شهریور ۶۰ مزد شرکت فعال خود را جنایات رژیم در مدت دو سال و نیم (بویژه دومه و نیم) اخیر را دریافت داشته اند.

سرنوشتی کم و بیش مشابه (چه قبل و چه بعد از سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی) در انتظار تمام رهبران و سردمداران و مزدوران جنایتکار جمهوری اسلامی است. و تازه بیدار شدگان از خواب هزار و چهارصد ساله - و خواب آلود - گویا هنوز این خبر را نشنیده اند: آنان که یاد میکارند، توفان درو خواهند کرد.

سرنوشتی قهرآمیز...

نکوشد مطرود مردم است و چپی که حتی نتواند بکوشد مورد ترحم، آری ممکن است کوشش چپ در سرنوشتی رژیم در ظاهر و بدیل های دیگر را تسهیل کند (در حالیکه میدانیم هدف کمونیستها بهیچوجه بمعنای حمایت از این بدیل نیست و کمونیستها در ضمن مبارزه قهرآمیز علیه رژیم جمهوری اسلامی، افشا ماهیت بدیل های دیگر را از بسادگی نمیبهرند)، ولی از آنجا که این شرکت در مبارزه برای سرنوشتی رژیم، موجب اعتبار یافتن چپ و کمک به بدیل شدن آنست، در نهایت، کار را بر یک تازی بدیل های دیگر دشوار خواهد کرد. و زمینه مبارزه واقعی علیه آنها را تدارک خواهد دید. و این چندان اتفاقی نیست که نیروهای چپ در سردرگمی ابدی ناظر منقلب سرنوشتی رژیم باشند. اگر قدری درایت داشته باشیم تحولات چند هفته ای گذشته شاهد متعددی بر این "سیاست" را در دسترس قرار میدهد.

بین آنهاست. روز بعد، با وجود اعلام تعطیل عمومی برای تمام جنازه ها، بدستور بهزاد نبوی، کارمندان اسلام مانده نخست وزیری بطور تلفنی سرکار خود فراخوانده شدند تا بخش کوچکی از پرونده ها را که طعمه آتش نشده بودند، جمع آوری کنند. درست در لحظه ای که رهبران رژیم برای بالابردن روحیه ای ساکن اسلام برای نیروهای انقلابی خط و نشان می کشیدند، اتومبیل بمب گذاری شده ای در داخل حیاط نخست وزیری منفجر می شود ولی به کسی آسیب نمیرساند.

اکنون نخست وزیری تقریباً بحالت تعطیل درآمده است. حدود ۷۰ تا ۸۰ نفر از ماموران مراقبت، مستخدمین و کارمندان نخست وزیری بازداشت شده اند.

پس از کشته شدن رئیس جمهور و نخست وزیر، عساکر اسلام سراسیمه و پریشان بدیدار "امام امت" شتافتند: خمینی برای کم اهمیت جلوه دادن انفجار نخست وزیری و دلگرمی دادن به حزب الله و قشون سرشکسته اسلام عزیر، گفت: "خیال نکنید اینها از روی قدرت کاری انجام میدهند. یک بمب در یکجا منفجر کردن را یک بچه هم می تواند".

(روزنامه های ۱۰ شهریور ۶۰)

از تجاهل الحارث خمینی که بگذریم (چرا که این لاطاللات حتی ارزش جویگاهی نیز ندارند و فقط مغزهای علیل و متحجر حزب الله و مقلدین امام، این سخنان ابلهانه را باور می کنند)، ولی حقیقت اینست که بگفته ی مفسر رادیوی مونت کارلو، کاخ نخست وزیری (پس از حسینیة جماران) شاید از نظر مراقبت های شدید امنیتی در جهان کم نظیر باشد.

پس از انفجار بمب در مقر حزب جمهوری اسلامی، خیابانهای کاخ و پاستور و کوچه های مشرف به نخست وزیری بسته بوده است. ساختمان گسناخ شاهپور علیرضا در ضلع شرقی چهار راه کاخ که قبلاً موزه شکار بود به مرکز سیاه پاسداران تبدیل شده بود. علاوه بر پاسداران که مثل مور و ملخ در همه جا در داخل کاخ نخست وزیری و در اطراف آن حضور داشتند، از نیروهای ارتشی و شهربانی نیز برای مراقبت و حفاظت در ورودی و خیابانها و توجه های اطراف استفاده میشد. کارمندان و مراجعین به نخست وزیری، بشدیدترین نحو ممکن و متصور بازرسی بدنی میشدند و حتی داخل دفترچه تلفن، جوراب و کمر بند و غیره نیز در این بازرسی موشکافانه بدنی، فراموش نمیشد. علاوه بر اینها، در جریان روز بدفعات کارمندان نخست وزیری را بازرسی بدنی میکردند و پاسداران با دستگاه های بمب یاب چندین بار گوشه و کنار ساختمان و اطراف آنرا مورد تجسس قرار میدادند. بمب گذاری در کاخ نخست وزیری (و نیز در مایه حزب جمهوری اسلامی)، از نظر تکنیکی، بسیار دقیق و بی نقص و فوق العاده و استادانه و در یک کلمه، "یک کار بسیار تمیز" بود و در تاریخ بمب گذاری در جهان، شاید بتوان آنرا از نظر دقت در محاسبه و ظرافت تکنیکی، با پاره ای از عملیات "توپا ماروها" و ماحرای قتل نخست وزیر نظامی فرانکو، قابل مقایسه دانست. و در اینجا، می توان به ابعاد بلاهت مستتر در این

ایران و مطبوعات جهان

روزنامه "لوموند" در ۷ اوت ۸۱ (۶ مرداد ۶۰) از قول دفتر کارخانه اتومبیل سازی "رنو" در پاریس می نویسد که:

"شرکت ((دولتی فرانسوی)) از روابط موجود بین این شرکت و جمهوری اسلامی، اظهار خرسندی می کند. گفته می شود که ۷۰ درصد وسایل "رنو" که در تهران مونتاژ می گردد، از فرانسه فرستاده می شود و دولت ایران بلافاصله قیمت آنرا نقد پرداخت می کند. این ماشین ها در ایران بسیار خوب به فروش میرود و مسئولان دفتر "رنو" در پاریس اضافه کرده اند که: "در آینده قادر خواهیم بود که بیشتر از اینها بفروشیم"

روزنامه "لیبراسیون" در ۷ اوت ۸۱ می نویسد:

"نماینده یکی از شرکتهای فرانسوی که به مدت ۶ سال در ایران می زیست در چند ماه پیش به فرانسه بازگشت و اخیراً کتابی انتشار داده است تحت عنوان "ایران آخوندها". او ضمن مصاحبه ای با کانال اول تلویزیون فرانسه گفته است: بعد از انقلاب، علی رغم بحرانها و مسائلی که در داخل کشور وجود داشت، فرانسویان در محیطی مساعد زندگی میکردند و توانستند به فعالیت های خود بطور عادی ادامه دهند. با توجه به جوی که بعد از انقلاب نسبت به فرانسویان وجود داشت تعسداً از فرانسویان در ایران باقی ماندند تا از منافع موسسات فرانسوی و کشور خود دفاع کنند. و تعدادی از شرکتهای فرانسوی (بویژه شرکتهایی که در زمینه مواد غذایی فعالیت می کنند) در دوره بعد از انقلاب سود سرشاری بدست آورده اند. بعد از انقلاب، احتیاج ایران به واردات بویژه در زمینه مواد غذایی بسیار بیشتر از قبل از انقلاب بود. بعنوان نمونه باید گفت که میزان صادرات فرانسه به جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰ به سه میلیارد فرانک بالغ شد و در نتیجه، بصورت اولین کشور صادر کننده به ایران درآمد، در حالی که قبل از انقلاب، فرانسه مقام پنجم را داشت. در سال ۱۹۸۰ درآمد شرکتی که من نماینده آن بودم نسبت به قبل از انقلاب، بسیار افزایش یافت."

روزنامه لوماتن در ۷ اوت ۸۱ نوشت: "درست است که بلافاصله پس از سقوط حکومت شاه، حجم مبادلات تجاری دو کشور به پائین ترین حد ممکن رسید، ولی در جریان سال گذشته (۱۹۸۰) بطور روزافزونی گسترش یافت بویژه در دو رشته مواد غذایی و دارویی. در سال ۱۹۸۰، مجموع صادرات فرانسه به ایران به سه میلیارد فرانک رسید یعنی در مقام مقایسه با ۱۹۷۹، در حدود ۹۰ درصد افزایش یافت. خسارات بخشی از قراردادهای ایران و فرانسه که پس از انقلاب توسط دولت ایران لغو شده بود، توسط ایران جبران شد."

سرژ ژولی، مدیر روزنامه لیبراسیون مصاحبه مفصلی با بنی صدر بختل آورد که در شماره ۶ اوت ۸۱ روزنامه بجا رسید، در زیر چند عبارت از آن مصاحبه را نقل می کنیم:

"طبق گزارش داخلی وزارت کشور، در سراسر کشور تنها دویست و سی نفر در انتخابات شرکت کردند. این مسئله اهمیت زیادی دارد: مردم از خمینی پیروی نکردند."

بخش فکرمی کردم که شکست خمینی این چنین بزرگ باشد. چندین بار "مجاهدین" از من خواستند که انتخابات را تحریم کنم. اما من مردد بودم و تنها در آخرین روز تصمیم به تحریم گرفتم و اعلامیه ام را رادیو مجاهدین پخش شد."

"مشاورانم و همینطور مجاهدین بمن گوشزد کردند که: سرنوشت شما اینست که زنده بمانید. مردم با تحریم گسترده انتخابات ریاست جمهوری نشان دادند که به شما و دار مانده اند. ایران شما نیاز دارد!" در پاسخ به این سؤال که چه چیز سبب شد تا به مقاومت فعال نظامی علیه خمینی بپردازید پاسخ داد:

"در آغاز خیال داشتم که سیاوش ایران جدید بشویم ((پس از شرح داستان سیاوش اضافه می کند:)) در اینجا بود که زخم شوریید و گفت: چرا بجای سیاوش، رستم نباشی، همسر هرگز به خمینی اعتماد نکرد حتی قبل از اینکه خمینی به تهران برسد. گفتم می گفت: او آدم صادق و راستگویی نیست"

بنی صدر در ۷ اوت ۸۱ نامه ای در پاسخ به مصاحبه بختیار که (در لوموند ۳۱ ژوئیه چاپ شده بود) او را متهم به شرکت در تمام جنایات رژیم خمینی دانسته بود، می نوشت که اینها اتهامات را رد کند. "دفاعیات" بی سروته بنی صدر، که هیچ چیز را اثبات نمی کند، در اینجا مورد نظر ما نیست. عبارت زیر در آن نامه از همه جالبتر است:

"من هنوز بر این عقیده ام که استقلال ایران جز در محدوده ای اسلام امکان پذیر نیست"

روزنامه لوماتن در ۸ اوت ۸۱، عکسی از هادی غفاری، فالانژ معروف ایرانی چاپ کرده است. غفاری عکسی از روحانیونی را در دست دارد که

خود را دوباره زده اند.
(لوماتن، ۱۱ اوت ۸۱)

■ اریک رولو، فرستاده مخصوص روزنامه لوموند به تهران، پس از بازگشت خود به پاریس، سلسله مقالاتی تحت عنوان "انقلاب و ضد انقلاب" از تاریخ ۲۲ ژوئیه ۸۱ (۳۱ تیر ۶۰) به بعد در شماره انتشار داده است. آنچه در زیر می آید چکیده ای است از اولین مقاله این سلسله مقالات. نویسنده پس از اشاره به وضع اقتصاد در حال پاشیدگی رژیم، کمبود و جیره بندی مواد غذایی و بنزین می نویسد:

این محدودیت و کمبود برای کسانی که بتوانند قیمت آنها را پرداخت کنند، وجود ندارد.
و اضافه می کند که:

"سیگارهای آمریکایی با باندول عراقی در بازار سیاه بفروش میرسد و با اینککه جمهوری اسلامی با کشورهای اردن، عربستان و مراکش بعثت "حمایت از عراق متجاوز" قطع رابطه کرده است، "بطور بسیار نکرده، روابط سیاسی ایران و عراق هنوز قطع نشده است بدین علت که ایران و عراق رسماً بهم اعلام جنگ نداده اند."

نویسنده در باره جنگ ایران و عراق می نویسد: "این جنگ نه گسترش یافته و نه عملیات چشم گیری صورت گرفته است. از منحنی تغییرات بسیار ناچیز که بگذریم، از نه ماه پیش به اینطرف، جبهه ها وضع ثابتی داشته اند و علیرغم زیربوم هایی که در مدت ده ماه جنگ بچشم خورده، تعادل نیروها حفظ شده است. عراق همچنان در هزار کیلومتر مرز بین دو کشور، نواری به عرض ۵ تا ۳۰ کیلومتر از خاک ایران را در اختیار دارد. در خرمشهر و آبادان - شهر اخیراز سه طرف در محاصره است - شهرهای کوچک جریان دارد بی آنکه تغییری در مواضع طرفین بوجود آید. قصر شیرین که جدا به بغداد از آن می گذرد، از طرف عراقی ها بصورت دژ مستحکم و تسخیر ناپذیری درآمد است که ایرانیها در یک آئینده قابل پیش بینی، قادر به باز پس گرفتن آن بنظر نمیرسند."

فرستاده مخصوص لوموند در ایران می نویسد: "قدر مسلم نیروهای ایرانی میتوانند در مقابل اشغالگران مقاومت کنند ولی قادر نیستند که آنها را از خاک جمهوری اسلامی بیرون برانند."

اریک رولو، پس از اشاره به جنگ در کردستان و مقاومت بیش از پیش گسترده کردها، اضافه می کند که "در سیستان و بلوچستان نیز وضع بحرانی و تهدید آمیز است. پس از کشته شدن ۳۳ نفر از نیروهای دولتی در ماه گذشته، تعداد چریکهای ((سلطنت طلب)) بلوچ در حال حاضر هزار نفر است و مقامات جمهوری اسلامی پیش بینی می کنند که تعداد آنها تا پایان سال جاری به هفت هزار

باید "پاکسازی" شوند. روزنامه لوماتن در مورد شرکت غفاری در مراسم تشیع جنازه دهرتی (آخرین

تربانی اعصاب غذا در ایرلند) و سفرهای مرموز او در فرانسه، انگلستان و ایرلند، نتیجه می گیرد که این "ملای جوان" در صدد است که شبکه های تروریستی در اروپا علیه مخالفان رژیم در خارج بوجود آورد.

■ روزنامه لوماتن در همین شماره می نویسد: حدود سی هزار پاسدار (بدون محاسبه پاسدارانی که در جبهه های جنگ هستند)، علی رغم واحدهای جدیدی که در شهرهای بیش از ۵ هزار نفر ایجاد شده و واحدهای هزار نفری که در شهرهای بزرگ وجود دارد، قادر نیستند از عهده مخالفین رژیم برآیند. ... روزنامه "آزادگان" پیشنهاد کرده است که برای خنثی کردن تلاشهای مخالفین باید محافظان شخصی و حرفه ای برای رهبران انتخاب کرد تا ((مانند پاسداران)) با شلیک اولین گلوله فرار نکنند.

■ مسعود رجوی، مصاحبه ای با خبرنگار تلویزیون آلمان غربی انجام میدهد (که ترجمه فارسی آن در "نشریه شماره یک انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه چاپ شده است). رجوی در پایان مصاحبه پناهی برای مردم آلمان می فرستد:

"رژیم خصمی هم مانند رژیم شاه که به خشونت و وحشیگری عادت دارد ما را ترور میست، انارشیت و مارکسیست اسلامی خطاب می کند و با جاسوس این یا آن ابر قدرت می نامد ... خواهش من اینست که افکار عمومی مردم آلمان این چیزها را بساور نکند. ما تروریست نیستیم، ما خواستار استقلال کشورمان هستیم ... و در عین حال

با همزیستی سلامت آمیز با تمام دولتها

و ملتها موافقت داریم
(تاکید از ماست)

■ بهنگام خروج اتباع فرانسوی از ایران، یک هواپیمای افرانس به ایران آمد. قبل از سوار شدن فرانسویان، اسدالله لاجوردی، دادستان زندان اوین بقول روزنامه لوماتن (۷ اوت ۸۱) "به ابتکار شخصی" اش خود را به فرودگاه رساند و از حرکت هواپیما جلوگیری کرد و "این عمل مورد اعتراض مقامات جمهوری اسلامی قرار گرفت." و بدینگونه، سفر اولین گروه فرانسویان ۵ روز به تاخیر افتاد.

یکی از فرانسویان، که با اولین دسته از ایران خارج شده، در هواپیما به خبرنگار "لوماتن"، که در فرانکفورت سوار همسان هواپیما شده بود، گفت:

"آنچه در ایران میگذرد، جدالی است بین خود ایرانیان ... وقتی که چند هفته پیش در بمب گذاری ۷۴ تن از رهبران اسلامی کشته شدند، کارگران کارخانه ای من خود را خوشحال و سبکیال احساس میکردند. همه چیز دارد عوض می شود: در تهران دوباره دخترها شلوار جین می پوشند و خود را آرایش می کنند، کارگرانی که ریش گذاشته بودند تا مذهبی جلوه گر شوند، ریش های

اخبار

اند. طبق مقررات فرمایشی، افرادی که از ساعت ۸/۳۰ شب بیدار در خیابانها دیده شوند، دستگیر و به مقر سپاه پاسداران برده میشوند، و در آنجا مورد بازجویی قرار می گیرند. بهانه‌ی این کار نیز "پیدا کردن نشریه و خرابکاری" قلمداد میشود. جالب اینجاست که مقر پاسداران سرمایه در S. S. (اس. اس) است که الحق نامیست مناسب حال فاشیستهای مستقر در این محل. بالاخره از حق نباید گذشت که این جنایتکاران چپسوزی از اسلاف هیتلری خود کم ندارند و بلکه به همان درجه وحشی و کثیف هستند و به مانند آنان نیز دست خود را تا مرق در خون مردم آلوده ساخته اند.

■ شب ۲۲ مرداد ماه، هنگامیکه تعدادی از کارگران پیمانکار به اضافه کاری مشغول بودند، پاسداران سرمایه خواستار نام و مشخصات کامل آنها میشوند. بعضی از کارگران از دادن مشخصات طفره میروند و حتی یکی از ایشان اعتراض کرده و خواستار توضیح راجع به علت هجوم آسانهای آیین جفدان می گردد. ششولبندها پاسدار نیز که همواره در صدد خاموش کردن هر صدای اعتراض هستند، او را دستگیر می کنند و پس از مراجعه به کارفرما و گرفتن لیست اسمی که در اثر عدم همکاری کارگران موفق به تهیه آن نشده بودند، کارگر مذکور را آزاد میسازند، ولی او دیگر حاضر به ادامه کار در پس سرچشمه نشده و به تهران منتقل می گردد.

دیگر دست پاسداران سرمایه که در طی دو سال و نیم گذشته بارها کارگران بیکار، اعتصابی و متحصن را به گلوله بسته اند، زو شده است. کارگران میهن ما پی به ماهیت جنایتکارانه این حامیان سرمایه و ارگان سرکوب دولتی سرمایه داری پی برده اند و چه خوب با آنها رفتار می کنند. و این هنوز در حالیست که اسلحه و سر نیزه در دست پاسداران سرمایه است. وای به روزی که معادله برعکس شود و کارگران مسلح شوند.

■ چندی قبل نگهبان یکی از شرکت ها به "جرم" پوشیدن شلوار کردی دستگیر شده است و از وی تعهد گرفته اند که دیگر لباس محلی خود را نپوشد.

بیچاره پاسداران سرمایه که حتی از شلوار کردی وحشت دارند! بهر حال، پس از آنهمه جنایت که آنها در حق خلقهای فهردان ایران و به ویژه خلق کرد مرتکب شده اند، باید هم از هر چه نشان از خلق کرد دارد بترسند. کابوس انتقام و محازات برای جنایات کثیفشان، لحظه ای این پاسداران زبون و عاجز را تنها نمی گذارد.

■ خانه های کاراوانی که مخصوص سکونت افسران مجرد است، هر چند شب بیکبار مورد یورش پاسداران سرمایه واقع میشود. در آخرین یورش، ۴ نفر به قتل نامعلوم دستگیر شده اند.

ایران و...

نظر خواهد رسید. خبرنگار لوموند، پس از بررسی مسئله خرید سلاحهای جنگی توسط جمهوری اسلامی از قاجار قجیان بین المللی و "رو دست خوردن" های آن، می نویسد:

رژیم گذشته ایران از نظر میزان سلاحها و تجهیزات نظامی به عراق برتری مطلق داشت ولی در حال حاضر تعداد هواپیماهای ایران نصف تعداد هواپیماهای عراق و تعداد تانکهای آن قریب یک پنجم تانکهای عراقی است. و از این نظر است که حملات هوایی و زمینی رژیم جمهوری اسلامی فروکش کرده است و جنگ را اکنون نه نیروهای نظامی بلکه عمدتاً نیروهای غیر منظم نظیر پاسداران، لنگلنگان، دنبال میکنند.

و نتیجه می گیرد: "اگر قبول کنیم که پول عصب جنگ است، در اینحال شکست جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر خواهد بود."

در همین زمینه پس از بررسی و مقایسه وضع اقتصادی و ذخایر ارزی دو کشور، می نویسد: ذخایر ایران در ماه ژانویه ((دیماه ۵۹، پس از آزاد کردن گروگانها))، با معایبه سه میلیارد دلاری که از آزادی گروگانها بدست آورده، در حدود ۴ میلیارد دلار بوده است در حالی که ذخایر ارزی عراق در حال حاضر بین ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار می باشد.

مفسر لوموند پس از ارائه دلایل مربوط به اینکه در حال حاضر جمهوری اسلامی قادر به فروش نفت بیش از میزان کنونی و در نتیجه کسب درآمد بیشتر برای جبران هزینه های جاری خود نخواهد بود مگر اینکه قیمت نفت خود را به میزان قابل توجهی پائین بیاورد، تا بلوی تیره ای از وضع اقتصادی جمهوری اسلامی بدست میدهد:

"مسئله درآمد برای جمهوری خمینی، مسئله مرگ و زندگی است. نه فقط برای تامین هزینه های جنگی بلکه بویژه برای تضمین ادامه حیات رژیم و یا نجاسات از ورشکستگی اقتصادی. صنایع بعد از انقلاب کمتر از ۴۰ درصد ظرفیت خود کار می کنند. کشاورزی ورشکسته است. رشد در آمدخالص ملی پس از انقلاب بیش از سی درصد کاهش یافته است. بدون در نظر گرفتن یک یا دو میلیون آواره جنگی، تعداد بیکاران بنا به ارزیابی های متفاوت، بین ۲/۵ تا ۴ میلیون نفر است. نرخ رسمی تورم ۳۰۰ درصد است ولی قیمت برخی از مواد اساسی در ظرف چند ماه، دو یا سه برابر شده است. نا رضایتی اجتماعی بطور خطرناکی در حال گسترش است. بنا براین میتوان نتیجه گرفت که "وضع عادی" در تهران چیزی جز صورت ظاهری از یک واقعیت پیچیده نیست."

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

اخبار

اجازه می‌نوشیدن آب زیاد ، به علت بیماری، را نیز نمی‌باید. پس از مدتی ، از آنجائیکه این شخص در شرایط جسمانی و روحی به مرکز قرار داشته ، وی را آزاد می‌کنند. ولی شرایط او به قسدری وخیم شده بود که وی حتی قادر به صحبت نبوده و فقط از اطرافیان میخواهد که به همسرش بگویند قرار کند. و بعد از ۲ ، ۳ روز خود فوت می‌کند. اینهم از " واقعیت " همکاری والدین با جلادان رژیم ؛ در شرایطیکه والدین مبارزین حتی تحت بدترین شرایط و زیر شکنجه روحی و جسمی نیز حاضر به لو دادن فرزندان انقلابی نیستند تا به جاشیکه مرگ را بر تنگ ترجیح می‌دهند ، دستگا‌های تبلیغاتی رژیم ، که درحرشی دروغویی دست‌گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر را از پشت‌پشته‌اند ، فرد مشکوکی بنام طریق الاسلام را به عرش اعلا می‌رسانند. نمایش تلویزیونی با شرکت او اجرا می‌کنند ، او را به ملاقات خمینی می‌برند ، تلگرام پشت‌تلگرام ارسال می‌دارند ، تا ثابت کنند که مادری پیدا شده که حاضر است فرزند خود را لو بدهد و بدست جلادان مسرگ بسپارد ! جل الخالق ! واقعا که باید کوشش‌های فراوانی به خرج دهند زیرا معدود کسانی هستند که چنین آفری را باور می‌کنند.

تهران

■ اخیرا پاسداران سرمایه و شلولینده‌هایی کمیته‌چی که مغز ساواکی‌های " توبه کسیده " برایشان به کار افتاده است ، شیوه‌ی جدیدی را برای جستجوی خانه‌های " نیمه مشکوک " به کار می‌برند. این شیوه که در چند محله تاکنون بکار رفته است عبارتست از اینکه ابتدا منازل یک محله را کنترل می‌کنند. سپس یک شب به یکی از منازل مورد نظر مراجعه کرده و می‌گویند ما یک نفر مسترا دستگیر کرده‌ایم ، شما هم دهان وی را بویکنید و ما را مطمئن سازید. پس از اینکه کسی که در را باز کرده ، دهان شخص داخل ماشین را بو می‌کند و راجع به مشروب خوردن وی نظر می‌دهد، کمیته‌چی‌ها تشکر کرده و می‌روند. ولی پس از آن ، عکس‌العمل اهالی منزل را در نظر می‌گیرند تا ببینند چراغ روشن می‌ماند یا فضا چیزی از منزل خارج میشود. در بعضی موارد که چراغ خانه مدتی پس از مراجعه کمیته روشن مانده است ، شلولینده‌ها به خانه یورش برده و به جستجوی آن پرداخته‌اند ، با این استدلال که حتما افراد خانه مشغول پاکسازی خانه و مخفی کردن مدارک بوده‌اند.

مس سرچشمه

■ با تشدید جو خفقان در شهرهای مختلف و هجوم شدیدتر پاسداران سرمایه به شئون مختلف زندگی مردم ، دؤخیمان رژیم ارتشاهی جمهوری اسلامی در مجتمع مس سرچشمه قدمی فراتر گذاشته و از اواخر مرداد ماه حکومت نظامی غیر رسمی برقرار کرده -

آمل
■ در شهر آمل ، علاوه بر دادگاه و شهربانی ، در حدود ۱۰۰۰ نفر در کمیته‌ی شهر زندانی هستند. زندانیان سیاسی فقط غذاهایی را که خانواده‌ها - یشان می‌آورند ، می‌خورند و غذا های کمیته را مصرف نمی‌کنند.

پس از اعدام رحمت‌الله فلاح در آمل که سه گلوله به وی اصابت کرده بود ، پاسداران سرمایه در هنگام تحویل جسد ، ۳ هزار تومان از پدر وی گرفتند.

دؤخیمان خونخوار از والدین لاله آبادی ، از ساکنین قریه‌ی یوران ، نیز مبلغ ۴ هزار تومان بابت " پول تیر " برای تحویل جسد وی گرفتند.

بافت کرمان

■ پاسداران شخصی بنام سالاری از اهالی سی ده بنگان (نزدیک بزنجان بافت) را دستگیر و سپس تیرباران کرده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی حتی از اعلام نام وی خودداری کرده است.

همچنین پاسداران سرمایه‌ی بافت شخصی بنام اسلامی را دستگیر و پس از تیرباران برای تحویل جسد وی خواهان ۵۰ هزار تومان پول (!!) شده‌اند. برادر شخص مذکور در حال حاضر فراریست.

دزدان جنایتکار در هیچ موقعیتی از داد و ستد و تیر کردن جیب‌خود غافل نیستند. این دؤخیمان با کمال بیشرمی در مقابل تیرباران فرزندان زحمتکش مردم ما نیاز شمت طلب می‌کنند. ۵۰ هزار تومان پول تیر ؟! گویا درصدد تأمین بودجه‌ی خرید مجدد سلاح از اسرائیل هستند!

■ اخیرا پاسداران سرمایه پدر یکی از هوادان مجاهدین را دستگیر کردند تا با بازجویی او محل اختفاء فرزندان را پیدا کنند. دؤخیمان این پدر را تا مدتی تحت فشار شدید قرار می‌دهند و حتی اداری مورد احتیاج او را به وی نمی‌دهند. او

سرنگون باد رژیم اسلامی